فرهنگ ,نشریه پژوهشی ژانویه ۱۰, ۲۰۱۳ at 1:47

آیا اعراب در تمدن غرب نقش داشته‌اند؟

فاضل غیبی

ما ایرانیان در پنج سدهٔ گذشته نه تنها از قافلهٔ نوجویی و پیشرفت بازماندیم، بلکه کم کم راه گذشتگان مان هم برایمان ناآشنا شد و روشن است کسی که بر داده های فرهنگی خود آگاه نباشد نمی تواند به تبادل و سنجش از دیگران بیاموزد. این ناآگاهی چنان بود که وقتی سر و کلهٔ "فرنگیان" در ایران پیدا شد و از زبان آنان شنیدیم، که چه گذشتگان فهیم و دانشمندی داشته‌ایم، شگفت‌زده شدیم.

بعدها که جوانان ایرانی برای تحصیل عازم فرنگ شدند دریافتند که این گذشتگان مانند: ابن‌سینا، خوارزمی و رازی، نه تنها به Avicenna، Khwarismi و یا Rhazes تغییر نام داده‌اند، که شناسنامهٔ جدید گرفته و به دانشمندان عرب معروفند! اگر هم اصرار می کردند که آنان ایرانی بودند، می دیدند برای اروپاییان، که خودشان در طول دو سه قرن اخیر چند صد دانشمند و اندیشمند برجسته به جهان عرضه داشته‌اند، کوچکترین اهمیتی ندارد که مثلاً خوارزمی، ایرانی، عرب و یا حتی چینی باشد! چنانکه همین اروپاییان قرنهاست که با "ارقام عربی" حساب می کنند، چون آن را از "همسایگان عرب" گرفتند و برایشان مهم نیست که مخترع آن هندیان بوده اند و از راه ایران به غرب راه یافته است. همینطور است "اسب نژاد عربی"!، که دیگر کسی فکر نمی کند که اعراب در آن صحرای سوزان اسبشان کجا بود؟!

بیچاره «هنر ! که هرچه در کشورهایی با اکثریت مسلمان در این زمینه پدید آمده را به "هنر اسلامی" نسبت می دهند. حالا فرق نمی‌کند هنرمندش مراکشی باشد و یا ایرانی. اما اگر بگویید: پس هنر اروپایی هم "هنر مسیحی" است؛ جواب می گیرید: هنر در اروپا از ویژگی‌های ملی برخوردار است و نه دینی!

البته این "سؤتفاهم" دو طرفه است و برای آشنایی با طرف دیگر کافی است سری به اینترنت بزنیم تا ببینیم از نظر اعراب اساس ریاضیات ، پزشکی ، فلسفه، معماری و دیگر مظاهر دانش و تمدن در غرب، پرتویی است از تمدن عربی اسلامی! تا آنجا که حتی بدون آنکه متوجه باشند درونمایهٔ "روشنگری" Enlightnment در اروپا، ضدمذهبی است، آنرا هم جوشیده از سرچشمهٔ اسلامی می‌دانند!

می توان گفت، چه اشکالی دارد که اعراب خیال کنند تمدن امروزی نتیجهٔ دانشی است که آنان در خلال جنگهای صلیبی و یا از راه اسپانیا (اندلس) **در اختیار اروپاییان قرار دادند؟ جواب اینستکه متأسفانه همین خیالات مبنی بر اینکه پیشرفتهای غربیان تنها خلیجی از دریای دانش و بینش عربی است، باعث شد آنان، با وجود همسایگی با اروپا، علاقه و نیازی به یادگیری دانش نوین نداشته باشند و بجای آنکه بکوشند خود را به پای کشورهای پیشرفته برسانند، در خواب بازگشت به گذشته فرو روند.**

***

بنیان خودبزرگ‌بینی یاد شده اینستکه ادعا می‌شود، در قرون وسطا چنان چراغ دانش در اروپا بی‌فروغ گشت که آثار اندیشمندان دوران یونان از میان رفت. درحالیکه در همین دوران چنان دامنهٔ تمدن و فرهنگ اسلامی اوج گرفته بود که در نتیجهٔ "نهضت ترجمه" (در اواخر قرن دوم هجری) **در دارالخلافهٔ بغداد آثار فیلسوفان یونانی (بویژه ارسطو) به عربی ترجمه شد و بعدها هنگامیکه این ترجمه‌ها**

توسط دانشمندان اسپانیای مسلمان (اندلس) به لاتین برگردانده شد، اروپاییان توانستند با اندیشهٔ یونانی آشنا شوند و بدینوسیله راه خود را به عصر جدید روشن کنند؛ وگرنه آثار فیلسوفان یونانی در فراخنای قرون وسطا نابود گشته بود و اروپا راهی به نوزایی نمی گشود! شاهد آنکه کافی است در اینترنت بدنبال عبارت "تمدن اسلامی" بگردیم تا هزاران بار با جملاتی به این مضمون برخورد کنیم:

"تماس اروپا با اندیشهٔ عربی و فلسفهٔ یونان باستان منجر به زنده شدن روح علمی و فلسفی گردید و اروپا را به سوی حیات فکری مستقلی رهنمون ساخت."[i]

این ادعا چنان تکرار شده که در کشورهای اسلامی و حتی برای برخی کسان در ایران نیز جزو بدیهیات درآمده است. هدف نوشتار حاضر اینستکه ببینیم تا چه حد این ادعا درست است. از آنجا که موضوع مورد بحث بسیار پیچیده است جوانب آن در نوشتار های کوتاهی مورد بررسی قرار می گیرد.

گسترهٔ زبان یونانی پیش از اسلام

آتن از پنج سده پیش از میلاد تا سال ۵۲۹م. که مدرسه‌های فلسفی اش بدستور قیصر روم شرقی، ژوستینیان Justinian بسته شد، **در طول نزدیک به هزار سال در کنار اسکندریه و رُم مرکز اندیشه و هنر بود. در این دوران طولانی اندیشمندان بسیاری در تداوم اندیشهٔ یونانی کوشیدند. از جمله پس از آنکه فیلون اسکندرانی** (۵۰پ.م. تا ۲۰م.) **یهودیت را با جهان‌بینی افلاطون آشتی داد، فلوطین**(۲۷۰ـ۲۰۴م.) **مکتب نوافلاطونی را بنیان گذاشت و راهی را نشان داد که با رفتن به آن سنت آگوستین** (۴۳۰ـ۳۵۴م.) **مسیحیت را بر اندیشهٔ افلاطونی بنا نهاد. گفتنی است که هر سهٔ این فیلسوفان به زبان یونانی درس می گفتند، درحالیکه اولی در اسکندریه، دومی در رُم! و سومی در** Hippo (الجزایر امروزی) **زندگی می کرد.**

ایران پیش از اسلام را نیز باید تا حدی حوزهٔ رواج یونانی دانست. ایران و یونان در تمامی هزارهٔ پیش از حملهٔ اعراب از روابط بسیار نزدیکی برخوردار بودند. ۸۰ سال حکومت سلوکیان (جانشینان اسکندر) **بر ایران، چنان زبان یونانی را در ایران رواج داد که در تمامی دوران پارتها و حتی در زمان دو پادشاه نخست ساسانی**[ii]**، در دربار ایران هلنیسم** (یونانی‌مآبی) **چنان رایج بود که نمایشنامه های یونانی به زبان اصلی به نمایش درمی آمد و سکّه به دو زبان آرامی و یونانی ضرب می شد. دربارهٔ رواج فلسفهٔ یونان در ایران نیز همین بس که شاپور اول** (۲۷۲-۲۴۱ م.) **در یکي از فرمانهای خود ارزش عقلانی منطق ارسطویی را به عنوان وسیلهٔ تحقیق و پژوهش مورد تصدیق قرار داد.**[iii]

هدف ژوستینیان Justinian از بستن مدارس آتن برقراری تسلط انحصاری مسیحیت بود، چنانکه نیایش Isis الههٔ مصری و پرستش "میترا" و مراسم آیین مانی را نیز ممنوع کرد. بدین وسیله او به آزاداندیشی در امپراتوری روم پایان داد و ناقوس "قرون وسطی" را بصدا درآورد. با بسته شدن مدرسهٔ نوافلاطونی آتن (در زمان خسرو انوشیروان حدود ۵۳۱م.) **هفت فیلسوف رانده شده، راهی ایران شدند.**[iv] **اینکه چه کسی در کدامیک از مراکز علمی** (جندی شاپور، ری و شیراز) **و یا شهرهای مسیحی‌نشین**(نصیبین، مرو و تیسفون) **مشغول به تدریس شد، دانسته نیست. مسلّم آنکه پذیرش آنان در این مراکز نشان از رواج یونانی در ایران ساسانی دارد و آنان چنانکه محقّقان جدید اظهار کرده‌اند دیگر به آتن بازنگشتند.**[v]

پس از استیلای مسیحیت بر امپراتوری روم و تقسیم آن به دو امپراتوری روم غربی (رُم) **و روم شرقی** (بیزانس ـ۳۹۵م.) **نفوذ یونانی از میان نرفت. به همان اندازه که در امپراتوری روم غربی زبان لاتین مسلط بود در امپراتوری روم شرقی (بیزانس) یونانی رواج داشت و بدین سبب نیز بیزانس وارث اصلی آثار اندیشمندان یونان شد. بمرور نه تنها در زبان بلکه در آیین و فلسفه هم تقارنی میان دو امپراتوری بوجود آمد. چنانکه در مجموع می‌توان گفت، در امپراتوری روم غربی، مذهب** کاتولیک، زبان لاتین **و** فلسفهٔ افلاطون **حاکم شد و در روم شرقی** مذهب ارتدکس، زبان یونانی **و** فلسفهٔ ارسطو.

در این میان مسیحیان شرقی (ارتدکس، نستوری و قبطی) **خود را به سرچشمهٔ مسیحیت نزدیک‌تر می یافتند. زیرا مسیحیت نخست در دنیای یونانی زبان گسترش یافت** (پطرس پیش از آنکه به رُم برسد، در کنیسهٔ آتن موعظه می کرد و انجیل (از واژهٔ یونانی "اوانگلیون") نخست به یونانی نگارش یافته بود و تازه در قرن چهارم میلادی به لاتین ترجمه شد.)

بنابراین تا پیش از حملهٔ اعراب، یونانی نه تنها زبان امپراتوری روم شرقی (بیزانس) بود و تا اسکندریه گسترش داشت بلکه در نیمکرهٔ غربی اصولاً بعنوان زبان فلسفه و دانش شناخته می شد.

آثار یونانیان

این را نباید از نظر دور داشت که از قرن چهارم میلادی به بعد، با قدرت گرفتن کلیسا، نه تنها بخش عظیمی از آثار گذشتگان اعم از یونانی و لاتین مورد توجه قرار نگرفت و از بازنویسی آنان صرفنظر شد، بلکه حتی لوحه‌های پاپیروس پاک می شدند تا بر آنها مطالب دیگری نوشته شود. چنانکه بخش بزرگی از آثار یونانی جای خود را به متن‌های کلیسایی دادند! [vi]

انگیزۀ این رفتار شگرف، گذشته از علاقۀ اربابان کلیسا به تسلط انحصاری مسیحیت، این بود که دو نوع "کاغذ" موجود در آن زمانها، یعنی پاپیروس و پرگامنت، بسیار گران بودند و اگر در طول قرنها حتی اگر هم طعمۀ آتش و یا موریانه نمی شدند، می‌پوسیدند و بدین سبب لازم بود که آثار گذشتگان پیوسته بازنویسی شود.

در نتیجۀ همین کوششها، گذشته از آثار افلاطون و ارسطو ، هزاران صفحه از آثار بسیاری از نویسندگان، شاعران و حماسه سرایان یونان باستان (با آنکه هیچگاه به عربی ترجمه نشدند!) **گذشت قرنها را دوام آوردند. مثلاً از آثار هُمِر Homer با آنکه سرایش آنها را ۸ سده پیش از میلاد** (۴ قرن پیش از سقراط!) **دانسته اند، دو اثر باقی مانده است. از سوفوکل Sophocles** (قرن ۵ پ.م.) **۳۰ اثر از مجموعۀ ۱۲۳ نمایشنامه و از اوریپید Euripides** (قرن ۵ پ. م.) **۱۸اثر از ۹۰ تراژدی بجا مانده است.**

برای آنکه از سرگذشت چنین آثاری تصوری داشته باشیم به "ایلیاد" Ilias و "اودیسه" Odyssee دو اثر هُمِر نظر کنیم:

رونوشت کامل این دو اثر قرنها هنوز در کتابخانۀ اسکندریه وجود داشت، که متأسفانه در آتش‌سوزی از میان رفت. امروزه اما دو رونوشت بر پاپیروس موجود است: نسخۀ لندن از قرن دوم و نسخۀ برلین از قرن سوم میلادی که هر دو در قسطنطنیه پیدا شدند و با آنکه هیچکدام کامل نیستند از مقایسۀ آندو نسخه ای فراهم آمد که در قرن ۱۵م. بچاپ رسید و به نظر کارشناسان بسیار نزدیک به آنست که ۲۸ قرن پیش نگارش یافته است.

بنابراین روشن می شود که آثار یونان باستان، با توجه به شمار فراوان اندیشمندان، نویسندگان، دانشمندان و سرایندگان، تا آنجا که ممکن بوده است، طبعاً از طرف مردمانی که نویسندگان این آثار از میان آنان برخاسته بودند نگهداری شده و در همان حوزۀ فرهنگی دست به دست گشته تا آنکه با اختراع صنعت چاپ زندگی ابدی یافتند. نگهداری این نوشتارها از نمایشنامه، سروده و چکامه گرفته تا آثار علمی، فلسفی و تاریخی بر هزاران تومار پاپیروس وظیفۀ کوچکی نبود و بشریت نگهداری این میراث فرهنگی را از جمله مدیون راهبانی است که در دیرها و صومعه ها با رونویسی مکرر متن‌ها آنها را به حد امکان از دستبرد دندان زمانه حفظ کردند.

آثار ارسطو

"ارسطو نه تنها اندیشمندی سترگ، بلکه نویسنده‌ای پرکار بود و در طول نزدیک به ۴۰ سال ۵۵۰ رساله نوشت"[vii] **با اینهمه آثار او بخش بسیار کوچکی از همۀ آنچه را که از یونان باستان بجا ماند تشکیل می دهد. این آثار در اصل از دو بخش تشکیل می‌شدند: یکی آنچه که او بصورت رساله برای استفادۀ همگانی نوشته و دیگر آنچه که استاد بصورت یادداشت برای تدریس در آموزشگاه خود** (بنام "لیسه"Lyceum) **نگارش کرده بود. بخش نخست بکلی از میان رفت و از بخش دیگر که گویا ۴۶۰ نوشتار بوده است، تنها ۱۰۶ اثر بجا مانده است.**[viii]

بخشی از این آثار پس از مرگ ارسطو به کتابخانۀ نوبنیاد اسکندریه (تأسیس ۲۸۸پ.م.) **فروخته شد و بخش دیگر نزد یکی از شاگردان او ماند. تا آنکه پس از مدتی دراز، آپلیکون حاکم آتن آنها را به قیمتی گزاف خرید و به ترمیم و بازنویسی آنها فرمان داد.** (کتابخانۀ اسکندریه از این بخش هم رونوشتی خریداری کرد) **با تصرف آتن بدست سردار رومی Sulla** (۸۶ پ.م.) **این آثار به رُم انتقال یافت. سردار او بنام لوکولوس Lucius Lucullus که شیفتۀ فرهنگ یونانی بود، کمی دیرتر بخش بزرگی از آثاری دیگر را** (به همراه اسیری یونانی بنام Andronikos که پیش از آن سرپرست مکتب افلاطونی در آتن بود) **به رُم آورد. برای ترجمۀ آثار یاد شده به لاتین کسی بهتر از او قابل تصور نبود. او نیز بدین همت گمارد و نه تنها آنها را ترجمه کرد، که با توجه به موضوع بحث به کتابهای چندی Pragmateia تقسیم کرد و تقسیم بندی او تا به امروز هم برجا است.**[ix]

بدین ترتیب پیش از تولد مسیح و هفت قرن پیش از اسلام، در دو مرکز مهم فرهنگی آن دوران (رُم و اسکندریه) **مجموعه ای از آثار ارسطو فراهم شد و مترجم کاردانی این مجموعه را به لاتین برگرداند، تا مورد استفاده، تفسیر و تحلیل فیلسوفان رومی قرار گیرد. اما آنچه که**

تومارهای پاپیروس را (به شمارش امروزی بر هر توماری حدود ۲۰صفحه نوشته می شد) **تهدید می کرد، دندان زمانه، ایلغارهای مکرر بربرها و حوادث ناگوار دیگر بود: مانند دو بار آتش سوزی اسکندریه** (یکبار در ۴۸پ.م. بدست یولیوس سزار[x] و دیگر بار ۶۴۲م. بدست مهاجمان عرب) **و آتش سوزی مهیب کتابخانهٔ قصر کنستانتینوپل** (۴۷۵م.)**، که در طی آن ۲۰هزار تومار پرگامنت از میان رفت.**

ترجمهٔ آثار یونان باستان به عربی

اکنون باید دید به چه انگیزه و بدست چه کسانی آثار یونانی به عربی ترجمه شد. پس از تسلط اعراب بر ایران، سرزمینهای شرق مدیترانه و شمال آفریقا، برای حکام عرب، طبعاً هیچ چیز مهمتر از رواج آیین و زبان عربی نبود. بنابراین آنچه که امروزه از آن بعنوان "نهضت ترجمه" یاد می شود و توسط مأمون (۸۳۰م.) **تأسیس و دو سه دهه در دارالخلافهٔ بغداد دوام آورد، باید موردی بسیار استثنایی تلقی گردد. بدین سبب نیز این "نهضت" به مدتی کوتاه محدود ماند و نتایج و اثراتی از آن بجا نماند تا بتواند کشورهای زیر سلطهٔ خلفا را به جادهٔ آزاداندیشی بیاندازد. وانگهی به قول اسلام‌شناس سوری، بسّام طیبی Tibi، نمی توان نهادهای فرهنگی در کشورهای اسلامی را با مشابه آنها در اروپا مقایسه کرد. مثلاً آنچه که در بغداد و قاهره "دانشگاه" نامیده شده، به هیچ وجه قابل مقایسه با آنچه در اروپا از universitas literarum فهمیده می شود و آن محیطی برای اندیشه و پژوهش آزاد است نیست و "حوزه های اسلامی" که کارشان تنها حفظ و انتقال کلام و فقه بود حداکثر مدرسه بودند و نه دانشگاه.**[xi]

بهر حال علاقهٔ "اعراب" به دستنوشته های یونانی نمی توانست بیشتر از علاقهٔ خود یونانیان و رومیان باشد و باید پرسید، آیا اعرابی که در سده‌های نخست اسلامی، تازه در سایهٔ نشر قران، نوشتن و خواندن یاد می گرفتند، علاقه ای به آشنایی با آثار بیگانگان داشتند؟ شگفت انگیز است، اما پاسخ این پرسش مثبت است. زیرا اعراب مانند همهٔ دیگر اقوام بیابانگرد به دو رشته از علوم علاقهٔ خاصی داشتند:یکی ستاره‌شناسی و دیگری پزشکی.[xii] **بدین سبب نیز آثار ترجمه شده از یونانی که در کشورهای عربی ماندگار شد بیشتر از بقراط، جالینوس و بطلمیوس بودند و نه کتابهای فلسفی، که اگر هم ترجمه شدند اغلب از میان رفتند و به تأثیری ملموس دست نیافتند. البته علاقه به "نجوم و طبابت" نیز چندان نبود که اعراب خود آستین بالا بزنند و به ترجمهٔ آثار مربوطه همت کنند. وانگهی موالی** (بندگان) **بقدر کافی بودند تا این خدمت را انجام دهند.** [xiii]

از این گذشته، با توجه به امکانات آن دوران باید اعتراف کرد که ترجمهٔ آثار فیلسوفان یونانی به عربی اگر محال نبوده، بسیار دشوار بوده است. بدین دلیل ساده که یونانیان و اعراب به دو حوزهٔ فرهنگی با دو سطح رشد کاملاً متفاوت وابسته بودند و نقاط مشترک این دو حوزه بسیار محدود بود. اعراب اصولاً شناختی از بسیاری دانشها و داده‌های یونانی نداشتند و طبعاً در زبان عربی نیز واژه هایی برای بیان مطالب کتابهای یونانی وجود نداشت. مثلاً مترجم کتاب ارسطو بنام "فنّ شعر"(بوطیقا!) **دو واژهٔ "تراژدی" و "کمدی" را "مدح" و "هجا" ترجمه کرد و باعث شد که مفهوم واقعی این دو رشتهٔ هنری هیچگاه در کشورهای عربی زبان شناخته نشود!** [xiv]

نمونهٔ دیگر کتابی است منسوب به "حکیم ذیمقراطیس" که باید همان دموکریت باشد. کتاب مزبور فقط شامل برخی توصیه های پزشکی است و در آن از فلسفهٔ دمکریت خبری نیست؛ بدین سبب نیز در کشورهای عربی مفهوم "اتم" بکلی ناشناخته ماند.

حال باید پرسید، اگر خود اعراب علاقهٔ چندانی به شناخت فرهنگ ها و اندیشه های بیگانه نداشتند و ترجمه به عربی نیز با توجه به امکانات آنروزگار بدین دشواری بود، چه کسانی و به چه انگیزه ای به این کار همت گماردند؟ پاسخ اینستکه مترجمان این آثار غیرمسلمانانی بودند که از این طریق در راه حفظ و تبلیغ آیین خود می کوشیدند. اینان تنها کسانی بودند که از توانایی لازم برای چنین کاری نیز برخوردار بودند. بدین صورت که زبان مادری آنان یونانی، آرامی و یا سریانی بود و می کوشیدند در بهترین حالت محتوای متن های مورد نظر را بصورت ترجمهٔ آزاد به عربی بیان کنند.

از جمله چنین مترجمان می توان از ایرانیان نستوری (پیروان اسقف ایرانی قسطنطنیه) **نام برد که "کتاب مقدس "آنان به یونانی بود و زیر سلطهٔ حکومت خلفا بسادگی بر عربی تسلط یافتند. دیگر یهودیان بودند که در این نواحی از دیرباز در پزشکی و فلسفه مهارت داشتند و در واقع اینک کتابهای یونانی مورد استفادهٔخود را به عربی ترجمه می کردند.**

<u>حنین بن اسحاق</u>(۸۳۰- ۹۱۰ م) **مهمترین و پرکارترین**[xv] **مترجم آثار یونانی به عربی، دقیقا از ویژگی های یاد شده برخوردار بود: او پزشکی مسیحی**(نستوری) **بود که « در جوانی مدتی را در فارس به آموختن ادبیات عرب گذراند »**[xvi] **بیشترین آثار او را ترجمهٔ کتابهای پزشکان یونانی، بقراط و جالینوس، تشکیل می دادند** (گویا ۵۸کتاب به عربی و ۷۵کتاب به سریانی) **از او دو کتاب معروف در چشم‌پزشکی بجا مانده است**[xvii] **که** "زبان نگارش عربی آنها چنان ضعیف است که (دانشمندان) در انتساب این آثار به حنین تردید جدی دارند"! **اما بمدت**

هشت قرن آموزش و امتحان کحالی (چشم‌پزشکی) در تمامی کشورهای عربی با مراجعه به آنها صورت می‌گرفت.[xviii] با اینهمه حنین بن اسحاق را باید سرآمد مترجمان این دوره دانست زیرا که برخلاف اغلب دیگر مترجمان که به ترجمهٔ لغت به لغت اکتفا می کردند و در نتیجه متن‌هایی نامفهوم به عربی می نوشتند، او با احاطه بر موضوعات، به تلخیص و یا توضیح مطالب می پرداخته و محتوای متن را به عربی ترجمه می‌کرد.

صرفنظر از متن‌هایی در پزشکی و نجوم، در مجموع می توان گفت، آنچهٔ جوامع عرب‌زبان از ترجمهٔ آثار فلسفهٔ یونانی حاصل کردند، همان منطق ارسطویی بود که آنهم قرنها طول کشید تا جای خود را در حوزه های اسلامی باز کرد و به آن "حکمت قدما" می گفتند که منظور همان یونان قدیم بود. آموزگاران نخستین آن هم غیرمسلمانان بودند. چنانکه فارابی منطق و فلسفهٔ ارسطو را از متّی بن یوسف آموخت، که نامش گواه آیین اوست. وگرنه مسلمانان نمی توانستند از دیگر زمینه های فلسفهٔ یونانی سودی ببرند و بدون استثنا همهٔ نمایندگان این فلسفه (مانند ابن‌سینا، فارابی، سهروردی، ..) بزودی با تکفیر کسانی مانند اشعری (قرن ۱۰م.) و غزالی (قرن ۱۱م.) روبرو شدند و از بدینوسیله اندیشهٔ آنان به جریانی فکری بدل نگشت. کانون این کشاکش همان آشتی‌ناپذیری اسلام با اندیشهٔ یونانی بود و در نتیجهٔ تهاجم بر اندیشمندان بالاخره: "اسلام اصولی در مقابله با فلسفهٔ یونانی به پیروزی نهایی دست یافت".

ترجمهٔ آثار ارسطو به عربی

از ۱۰۶ اثر بجامانده از ارسطو بخش کوچکی به عربی ترجمه شد و از آن میان تنها انگشت‌شماری بجا مانده است. از جمله یکی دو نوشتار که اشتباهاً به او نسبت داده شده است.[xix] متأسفانه این ترجمه‌ها نه تنها ناقص بلکه چنانکه اشاره شد به علل مختلف از کیفیت بسیار نازلی برخوردار بودند که یکی از آنها نبود معادل‌های عربی برای واژه‌های یونانی بود.

نه تنها از شعر، تراژدی، کمدی یا ادبیات تاریخی یونان، هیچ ترجمه‌ای به عربی صورت نگرفت، حتی کتاب اصلی ارسطو دربارهٔ "سیاست" نیز اصلاً به عربی ترجمه نشد.[xx]

در نهایت ترجمهٔ دو کتاب از ارسطو در کشورهای عربی ماندگار و تأثیرگذار بودند: یکی "متافیزیک" (ماوراءالطبیعه) که از ۱۵رساله تشکیل شده و با حروف الفبای یونانی نامگذاری شده‌اند.[xxi] ترجمهٔ آنها را به افراد زیر نسبت داده اند:
کتاب α آلفای کوچک (الف صغری) اسحق بن حنین (پزشک مسیحی)، آلفای بزرگ A (الف کبری) نظیف بن ایمن قِس (پزشک یهودی)
از کتاب بتا β به بعد را "اسطاث" Justacius به سفارش الکندی (تنها "فیلسوف العرب") ترجمه کرد.
کتاب دیگر: "اُرغنون" Organon شامل شش رساله دربارهٔ منطق نیز (احتمالاً توسط ابوبشر متی (نستوری)) ترجمه شد و "شارحین"، دو رسالهٔ دیگر ارسطو یعنی "ریطوریقا"(خطابه) و "بوطیقا"(شعر)[xxii] را به اشتباه به آنها اضافه کردند و به تصور نادرستی دامن زدند که آرای ارسطو را بصورت "صنایع خمسه"(برهان، جدل، سفسطه، خطابه و شعر) مطرح می‌سازد.

از اشاره به چند رسالهٔ دیگر که گویا از مجموعهٔ آثار یونان باستان به عربی ترجمه شدند صرفنظر می کنیم ، زیرا دربارهٔ تعداد آنها تصورات نادرستی وجود دارد؛ بدین علت که بسیاری از کتابهای ترجمه شده پس از "نهضت ترجمه" از میان رفتند و از آنها تنها اسمی بجا مانده است. مسبب این تصور را می توان از جمله "ابن ندیم" دانست که دو قرن بعد(۳۷۷ ق.) در "الفهرست"[xxiii] کوشید نام کتابهایی را که در دوران او به عربی وجود داشته جمع آوری کند. حال آنکه درصد بالایی از کتابهای نامبرده از میان رفته اند و چنانکه تحقیقات اخیر نشان داده اند خود او قسمت بزرگی از کتابهایی که در "الفهرست" نامبرده، ندیده بوده، زیرا که یا در همان زمان از میان رفته بودند و یا وجود آن تنها روایت شده بود.

ترجمهٔ آثار یونانی از عربی به لاتینی

همانطور که اشاره شد، در قرن اول پیش از مسیح تمامی آثار بجا ماندهٔ یونانی به لاتین ترجمه شدند. بدین جهت چه ضرورتی داشت که پس از ده قرن کتابهایی از دست چندم (از یونانی به سریانی به عربی) دوباره به لاتین ترجمه شود؟ پاسخ این است که در درازنای این هزاره و رونویسی های مکرر، دستبرد عمدی و یا سهوی در متن و ترجمه های دیگری که بعدها صورت گرفت، باعث شده بود در متن های موجود به لاتین اختلافاتی بوجود آید. بدین دلیل که مذاهب مسیحی برخوردهای کاملاً گوناگونی به اندیشهٔ یونانی

داشتند.چنانکه برخی از آنها، فلاسفهٔ یونان را "ملحد" می دانستند، درحالیکه برخی دیگر مثلاً سقراط را مسیحی پیش از پیدایش مسیح می خواندند!

از این نظر مقایسهٔ متن های موجود به لاتین با ترجمهٔ عربی آنها می‌توانست کمکی باشد.[xxiv] از اینرو در سده های دوازده و سیزده میلادی آثار موجود عربی به لاتین ترجمه شدند. اینبار نیز مترجمان نه عرب، بلکه اروپایی بودند. از جمله راهبی بنام Gerard Cremonensis (۱۱۸۷-۱۱۱۴م.) که در طول چهل سال دستکم هفتاد اثر علمی و فلسفی از عربی به لاتین ترجمه کرد، که در میان آنها ۲۴ کتاب پزشکی از جمله "قانون" Canon ابن‌سینا و ۱۷ نوشتار ریاضی و فیزیکی از جمله "الجبر و المقابله Algebra "خوارزمی بچشم می خورد![xxv]

اما ظاهراً از کوشش‌های او نتیجهٔ مطلوب بدست نیامد و بدین سبب یک سده بعد پاپ، به منظور پایان دادن به ناهمگونی های موجود، مجبور شد ترجمهٔ کاملاً جدیدی سفارش دهد. این وظیفه باید برعهدهٔ کسی گذارده می شد که از توانایی ویژه‌ای برخوردار باشد. او اسقف کاتولیک در Corinth یکی از شهرهای یونان بود و William of Moerbeke (۱۲۸۶- ۱۲۱۵م.) نام داشت. پاپ به او فرمان داد که ترجمهٔ نوینی از همهٔ آثار موجود یونانی از ارشمیدس تا ارسطو فراهم بیاورد. وی با احاطه ای که بر این دو زبان داشت، بخوبی و با دقتی شایان از عهدهٔ این وظیفه برآمد و ترجمهٔ او تا به امروز مبنای مهم شناخت یونان باستان قرار دارد:

"علت کارش این بود که ترجمه‌های پیشین از یونانی به لاتین با ترجمه‌های جدید از عربی به لاتین با هم تفاوت‌های بارزی داشتند و ترجمه های ناقص و بدی که از یونانی به عربی صورت گرفته بود بانی این مشکل شده بودند." [xxvi]

البته کار به اینجا هم پایان نیافت! می دانیم که بسال ۱۴۵۳م. Constantinople (قسطنطنیه) پس از مدتها محاصره به تصرف ترکان عثمانی درآمد و آخرین پایگاه امپراتوری روم شرقی فرو ریخت. اما پیش از تسلیم شهر و کشتار و غارت مردمان، کلیهٔ کتابهای موجود در کتابخانهٔ کلیسای Hagia Sofia (ایاصوفیه) با چند کشتی به ایتالیا منتقل شد. این مجموعهٔ عظیم و نفیس از کتابهای یونانی، دانشمندان ایتالیایی را برانگیخت، باری دیگر ترجمه‌ای بسیار جامع‌تر از پیش از آثار یونان باستان بدست دهند. از جمله مارسیلیو فیچینو Marsilio Ficino (۱۴۹۹- ۱۴۳۳م.) زبان‌شناس برجسته و فیلسوف نوافلاطونی، متن های نویافته از افلاطون و ارسطو را به اضافهٔ متن های پیشین از نو به لاتین ترجمه کرد و به سال ۱۴۸۴م. با استفاده از صنعت تازهٔ چاپ منتشر ساخت. بدین ترتیب اگر "سقوط قسطنطنیه" را ضربه‌ای بر تمدن بشری بشماریم، دستکم باعث شد گنجینهٔ آثار بزرگان یونان باستان غنایی باورنکردنی بیابند و تکانه‌ای عظیم بر نوزایی اروپا وارد آید .

پس از آن هم بارها و بارها آثار مزبور مورد ترجمه، مقایسه و دسته بندی قرار گرفتند و شاید جالب باشد که بدانیم امروزه منبع استناد به ارسطو ، ترجمهٔ کاملاً نوینی است که زبان شناس آلمانی، Werner Jaeger (۱۹۶۱-۱۸۸۸م.) در قرن بیستم بعمل آورد. بنابراین می‌بینیم، هیچ چیز جز دندان زمانه و حوادث طبیعی از گذار آثار یونان باستان به "اروپا" جلوگیری نمی کرد و اروپاییان هیچگاه چنان منحط نشدند که ارزش آثار گذشتگان خود را ندانند. وانگهی پس از هماهنگی مسیحیت و اندیشهٔ فیلسوفان یونان، آثار آنان در همان قرون وسطا نیز برای اروپاییان هاله‌ای از تقدس یافته بود.[xxvii] از اینرو آن کمیت ناچیزی که به عربی و سپس به لاتین ترجمه شد چنان اندک بود و از کیفیت چنان نازلی برخوردار بود که هیچگاه نمی توانست نقشی در تداوم فرهنگی آن سوی جهان بازی کند. ارنست رنان (۱۸۹۲- ۱۸۲۳م.) نخستین شرق‌شناسی است که بدین مطلب توجه کرده است. او در خطابهٔ معروفش بسال ۱۸۸۳م. دراین‌باره گفت:

"فلسفهٔ منسوب به مسلمانان از ارزش چندانی برخوردار نیست، زیرا این فلسفه همان فلسفهٔ آشفته شدهٔ یونان بود. فلسفه‌ای که اروپاییان از مسلمانان در اسپانیا آموختند، فلسفه‌ای بود که از متون آشفته‌ای و آن هم به صورت نادرست ترجمه شده بود و لذا (اروپاییان) پیش از آنکه خودشان دست به ترجمهٔ درست از متون اصلی بزنند، نتوانستند بهرهٔ مفیدی از آن ببرند."[xxviii]

با اینهمه از دید امروز "نهضت ترجمه" نقطهٔ عطفی در رشد زبان عربی بوجود آورد و با سرازیر شدن واژه های زبانهای کشورهای تحت تسلط اعراب، به زبان عربی امکان رشدی حیرت‌انگیز داد. مهمتر از آن این "نهضت" را باید در واقع نقطهٔ گذار اعراب از "نظام شفاهی" به کتابت دانست. زیرا اعراب تا آنزمان نوشتن بر روی کاغذ نمی دانستند و تازه به موازات "نهضت ترجمه" بود که در بغدادکارگاه کاغذسازی بوجود آمد. [xxix] هرچند که باید در نظر داشت که این "نهضت" در زمان خلیفه امین تنها ۱۵ سال بطول انجامید و با حاکمیت خلیفهٔ بعدی بساط آن در هم پیچیده شد و بدین سبب هم نتوانست به تحولی از نظر علمی و فلسفی در کشورهای

عربی‌زبان دامن زند. زیرا چنین تحولی در نهایت به حداقلی از آزادگی اندیشه نیاز داشت و این در تمامی کشورهای تحت تسلط اعراب و سپس عثمانیان هیچگاه پدید نیامد و گستردگی زبانی ناشی از نهضت ترجمه هم نمی توانست در آن تغییری وارد آورد.

نکتۀ کوچک اما پرمعنی آنکه: جالب است بدانیم ابن‌سینا به یقین بر مفهوم "تراژدی" و "کمدی" آگاه بوده و بدین سبب بجای "مدح" و "هجا"ی رایج در عربی، در کتاب "شفا"ی خود از "طراغودیا" و "کومودیا" یاد کرده است! [xxx] البته روشن است که کوشش کسانی مانند ابن‌سینا نمی توانست بر عقب‌ماندگی حوزۀ عربی غلبه کند و همین نارسایی مزمن فرهنگی باعث می‌شد، متأسفانه در قلمرو کشورهای عربی به هیچ قرینه و سابقه ای اصولاً امکان رشد میراث یونان ممکن نباشد. [xxxi] درغیراینصورت کافی بود در این منطقه، در مرکز دنیای آنروزگار، کوچکترین نسیم آزاداندیشی و فرهنگ پروری بوزد تا همۀ دست آوردهای تمدنهای مصر، یونان، روم، ایران و هند را در خود جذب کند و به بزرگترین تمدن در تاریخ بشر بدل گردد. اما نه تنها چنین نشد که این منطقه بصورت دیواری میان اروپا و آسیا عمل کرد و اروپا باید تا مارکوپولو صبر می کرد تا دریابد در آن سوی جهان چه می گذرد!

---

[i] در ادامه: "همۀ رشته های دانش مدرن از نسبیت انشتین و فیزیک کوانتومی تا انفجار اولیه و پژوهش بر روی جنین و دست آوردهای زمین شناسی و گیاه شناسی همه در قران موجود است. "

slamic Bayan by Dr mohammad Abdallah of Kuraby mosque, brisbane ,qld وAustralia,
http://www.inid.de/wissenswertes/44-frieden-im-islam-/165-was-die-moderne-zivilisation-dem-islam-schuldet

[ii] اردشیر پاپکان و شاپور اول، ن.ک.: ۵

[iii] در این فرمان آمده است:هم کسانی که می‌گویند ممکن است وجود را از طریق وحی دینی شناخت و هم کسانیکه امکان آنرا به وسیله‌ی قیاس تمثیلی درنظر می گیرند هر دو گروه باید پژوهشگران (جستجوگران حقیقت) فرض شوند.ر.ک.: انتقال فلسفه ی یونانی به عالم اسلامی (۲)
http://www.tahoordanesh.com/page.php?pid=9501

[iv] مطابق نظر آگاثیاس مورّخ، این فیلسوفان عبارت بودند از: « داماسکیوس سوري ، سیمپلیکیوس سیسیلي ، یولامیوس ، اهل فریجیه ، پریسکیانوس لیدیایي ، هرمیاس و دیوگنس هر دو اهل فینیقیه ، ایسیدُر اهل گازا »(انتقال فلسفۀ یونانی به عالم اسلام)
http://www.iptra.ir/vdchnnxi32.html

[v] انتقال فلسفۀ یونانی به عالم اسلام، کانون ایرانی پژوهشگران فلسفه و حکمت

[vi] این روش چنان شایع بود که وسایل ویژه‌ای برای تراشیدن متن و آماده کردن لوحۀ پاپیروس برای متن جدید فراهم آمده بود. این "تکنیک" را Palimpsestمی نامیدند و استفاده از آن باعث شد بسیاری از شاهکارهای جهان باستان از میان برود. خوشبختانه چندی است که به کمک اشعۀ ایکس ممکن شده است برخی از آثار پاک شده را دوباره سازی کنند. از جمله کتابی از ارشمیدس که در آن مبانی محاسبات انتگرال را در سطح امروزی بیان داشته است!

[vii] نگاهی به آثار ارسطو، روایت استاد شرف الدین خراسانی، کانون پژوهشگران حکمت و فلسفه (بخش چهارم) هر رساله بر یک تومار پاپیروس نوشته شده است که برابر حدود ۲۰ صفحه کتاب است. یعنی در مجموع به شمارش امروزی ۱۵ هزار صفحه.

[viii] همانجا (بخش سوم)

[ix] همانجا

[x] احتمالاً هنگام اقامت سزار دراسکندریه تنها انباری که در آن ۴۰هزار از مجموعۀ ۴۹۰هزار تومار کتابخانه نگهداری می‌شد طعمۀ آتش گردید، زیرا پس از آن هم دستکم پنج قرن کتابخانۀ اسکندریه برقرار بود.

[xi] Islam Between Culture and Politics, Bassam Tibi, 2001, Palgrave, s.169

[xii] اغلب خلفا از جمله منصور خلیفۀ دوم عباسی "بدون مشورت با ستاره شناسان به هیچ کار مهمی دست نمی زد.. منصور در اواخر عمر ، به بیماری معده دچار شد . پزشکان دربار از معالجه او عاجز ماندند . سرانجام منصور ، پزشک نسطوری مذهبی به نام جرجیس ، رئیس بیمارستان جندی شاپور را که بزرگترین مدرسه پزشکی آن عصر بود ، برای درمان خود به بغداد فرا خواند ." نقش دوران نهضت ترجمه در شکل گیری تمدن اسلامی،
http://dari.irib.ir/radioislam/2011-11-22-13-07-04/2011-11-20-05-20-27/item/28045

[xiii] "پیش از قرن ۱۸ میلادی هیچ دانشمند و نویسندۀ عربی را نمی شناسیم که کوشش کرده باشد یکی از زبانهای غربی را فراگیرد. تا چه رسد به اینکه به عربی کتابی دربارۀ لغت و یا دستور زبانهای غربی منتشر شود." برنارد لویس (۱۹۰۶م.)The muslim discovery of europe

[xiv] مقاله: فن شعر ارسطو در جوامع اسلامی، محمد آسیابانی
http://www.valselit.com/article.aspx?id=1181

[xv] ابن ابی اصیبعه نام ۱۱۱ کتاب و مقاله از او را برشمرده است که البته از اغلب آنها "جز یک نام چیزی بر جای نمانده". از جمله نخستین ترجمۀ تورات به عربی. برادر و پسر او نیز در این راه بسیار کوشیدند تا آنجا بسیاری از مکتب ترجمه حنین سخن گفته اند.

[xvi] دائرةالمعارف اسلامی: اسحاق بن حنین
http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=6615

[xvii] دو کتاب "العشر مقالات فی العین" و"المسایل فی العین"

[xviii] ر.ک.: آرا و آثار حنین بن اسحاق، سید احمد هاشمی، مجلۀ تاریخ علم، شمارۀ پنجم، ۱۳۸۵، ص ۳۷-۵۷

[xix] از جمله کتاب Liber de causis (کتاب‌العلل) از پروکلوس، فیلسوف نوافلاطونی، که بنام "خیرالمحض"! ترجمه شد و یا کتاب Theologia Aristoteles (الهیات ارسطویی) اثر پلوتونیوس (فلوطین) بنیانگزار مکتب نوافلاطونی! ن.ک.: ۵

[xx] نخستین ترجمهٔ کتاب "سیاست" به فارسی بسال ۱۳۳۷ش. توسط حمید عنایت صورت گرفت.

[xxi] ارسطو، متافیزیک ، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، نشر گفتار، تهران، ۱۳۶۶

[xxii] در اصل: Poetica و Rhetorik

[xxiii] ن.ک.: ابن‌ندیم، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، انتشارات امیرکبیر، ١٣٦٦

[xxiv] بدین منظور از قرن ۱۲م. به بعد در اروپا دانشی بوجود آمد بنام Graeco-Arabica که محتوایش پژوهش در آثار یونانی بود که از طریق ترجمه، از عربی به لاتین درمی آمد.

[xxv] ظاهراً کشیش مزبور علاقهٔ بیشتری به ترجمهٔ آثار علمی ایرانی داشته است تا ترجمهٔ عربی آثار یونانی!

[xxvi] http://de.wikipedia.org/wiki/Wilhelm_von_Moerbeke

[xxvii] روشن است که چنین حکمی تنها بطور نسبی صادق است و باید در نظر داشت که دوران قرون وسطی نسبت به دوران یونان و روم دورهٔ انحطاط واقعی بود و چنانکه شمار کتابها در کتابخانه های اروپایی تازه در اواخر قرن ۱۸م. (سه قرن پس از اختراع چاپ!) به شمار آن در کتابخانه های دوران آنتیک رسید. عامل آن هم خشک‌اندیشی کلیسا بود که هرجا میتوانست انحصارطلبی خود را اعمال می‌کرد. مثلاً از قرن سوم به بعد آثار افلاطون عملاً دیگر به زبان لاتینی در دسترس نبود و نسخه های معدود آن تحت نامی دیگر نگهداری می شد و یا در دانشگاه پاریس بسال ۱۲۱۵م. نقل قول از آثار ارسطو ممنوع اعلام شد! تا آنکه افلاطون و ارسطو تازه در قرن ۱۳م. به کوشش Thomas Aquin کاملاً "مسیحی" شدند و خواندن آنها همه جا آزاد شد.

[xxviii] چالش سیدجمال‌الدین افغانی و ارنست رنان درباره فلسفه اسلامی، کانون ایرانی پژوهشگران فلسفه و حکمت
http://database-aryana-encyclopaedia.blogspot.de/2009/01/blog-post_1336.html#Sub-02

[xxix] قابل تصور است که پیش از این نوشتن بر روی پوست دباغی شده و یا پاپیروس مصری تا چه حد مشکل بوده است. با فتح سمرقند بود که اعراب به صنعت کاغذسازی برخوردند.
ر. ک. نهضت ترجمه؛نتایج و پیامدها، http://salar724.blogfa.com/post-265.aspx

[xxx] الشفا و المنطق و الشعر، ویرایش و تصحیح عبدالرحمان بدوي، چاپ بیروت.
http://www.rasekhoon.net/article/show-89479.aspx

[xxxi] روشن است که شخصیتهای استثنایی مانند ابن رشد (اندلسی) (۱۱۹۸ـ ۱۱۲۶م.) با استفاده از اندیشه های یونانی به فرازهای فلسفی مهمی دست یافتند و به همین سبب نیز تأثیر بسزایی بر اروپاییان یافتند. اما متأسفانه آنان را نمی توان در شمار میراث عربی ـ اسلامی بحساب آورد زیرا نه تنها در این حوزه مورد توجه قرار نگرفتند که مورد تکفیر، فشار و پیگرد نیز قرار داشتند.

